فقه و اصول، سال چهل و نهم، شماره ۴، شمارهٔ پیاپی ۱۱۱
زمستان ۱۳۹٦، ۶۸-۵۱

گونه‌های دلالت تقریر بر احکام شرعی*

عطیه علیزاده نوری
دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد
Email: atiyealizadeh4@gmail.com
دکتر حسین ناصری مقدم[1]
دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد
Email: Naseri1962@ferdowsi.um.ac.ir
دکتر علیرضا عابدی سرآسیا
استادیار دانشگاه فردوسی مشهد
Email: a-abedi@ ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

تقریر، به عنوان یکی از اقسام سنت، عبارت است از اینکه سخنی در محضر حضرات معصوم بیان شود، یا رفتاری در حضور ایشان سر زند، یا عقیده‌ای در برابرشان ابراز گردد، و به‌رغم تمکن از ردع، موضعی اتخاذ گردد که حاکی از رضایت ایشان باشد؛ در انگاره فقیهان، سنت تقریری در عرض قول و فعل معصوم از حجیت برخوردار بوده و به عنوان یکی از ادله استنباط احکام در فرآیند استنباط، به‌شمار می‌رود.

مسائل مختلفی در باب تقریر معصوم قابل بحث است؛ از جمله آن‌ها، بررسی قلمرو دلالی این قسم از سنت است که تاکنون به تفصیل بدان پرداخته نشده است. نوشته پیش رو با هدف تبیین این گستره و قلمرو، به بررسی دلالت تقریر بر انواع احکام، اعم از تکلیفی و وضعی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: تقریر، سنت تقریری، سکوت، عدم ردع، حکم تکلیفی، حکم وضعی.

---

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۰۳/۳۰؛ تاریخ تصویب نهایی ۱۳۹٤/۰۳/۱٦.

DOI: 10.22067/jfu.v49i4.22973

۱ . نویسنده مسئول

مقدمه

بررسی نوشته‌های اصولی، بیانگر کم‌توجهی اصولیان شیعه به بحث سنت تقریری و عـدم غنـای کتـب ایشان در پرداختن به جزئیات این امر است. تنها نوشته‌ای که تا حدی مبسوط به بحث در این باب پرداخته، کتاب مفاتیح الاصول مرحوم مجاهد است (باب التقریر، ۲۸۷- ۲۹۲) که ایشان نیز بعضـاً در مـواردی بـه آرای اهل سنت استناد نموده‌اند؛ از این رو مقاله حاضر با الهام از منابع اصولی اهل سنت، به بحث دلالت تقریر بر احکام شرعی روی آورده است؛ لیکن فرضیه موجود در این پژوهش، مخالف آرای اهل سنت بوده و بنابراین، با نگاهی انتقادی نسبت به مبانی اهل سنت، با ارائه مصادیقی از روایات، اعم از شیعی و سـنی، در جهت اثبات نظر مختار برآمده است.

اهمیت سنت در استنباط احکام

هر فردی، اندک آشنایی با فقه اسلامی داشته باشد، تصدیق خواهد کرد که قسمت اعظم فقه، بر اساس سنت و روایات حاکی از سنت، شکل گرفته است؛ بنا بر این، شناخت ابعاد سنت و وجوه حجیت و قلمـرو اعتبار آن، تأثیر به سزایی در فرآیند استنباط احکام شرعی، به جای خواهـد گذاشـت؛ زیـرا علـی‌رغم اینکـه «اساس و زیربنای تمام دستورهای اسلامی را قرآن و سنت [و عقل] تشـکیل می‌دهـد، ولـی در ایـن میـان، احتیاج مسلمانان نسبت به سنت، بیش از [بقیه] است؛ چرا که آیات مربوط بـه قـوانین و احکـام در قـرآن، بسیار محدود و بنا بر قول مشهور، پانصد آیه است و اکتفا نمودن به ایـن آیـات بـدون مراجعـه بـه سـنت و حدیث، کافی نیست؛ به این دلیل که اولاً، این آیات، دارای اجمال، اطلاق و... بوده که توضیح و تبیین آن‌ها در سنت و احادیث موجود است؛ ثانیاً، احکام و قـوانین اسـلام بسـیار گسـترده اسـت، در حالی‌کـه آیـات الاحکام بسیار محدود بوده و در نتیجه جوابگوی آن احکام گسترده نخواهـد بـود؛ [و عقـل نیـز بـه تنهـایی نمی‌تواند پاسخ تمام مسائل تعبدی را بیابد]؛ از این رو دانشمندان شیعه و سنی در این باره هم‌عقیده‌انـد کـه حدیث صحیح، بر تمام مسلمانان حجت است و مانند قرآن، متابعت از آن بر هر مسلمانی واجـب اسـت. شافعی در این باره می‌گوید: «از یک طرف، در قرآن همه امور مورد نیاز نیامده؛ از طرف دیگر، مواردی هم که آمده، بسیاری از آن‌ها نیازمند بیان و تبیـین اسـت؛ (و در ایـن جهـت، فرقـی بـین عبـادات و معـاملات نیست)،... (شافعی، ۳۲-۳۳) و اگر به کلی سنت را مردود بشماریم، به مشکل بزرگی گرفتار خواهیم آمد» (ولایی، ۲۱۶- ۲۱۷) لذا گفته‌اند: انکار حجیت سنت، انکار ضروریات دین است، [بدین لحاظ که انکـار سنت، در تلازم با انکار خود معصوم است که با ادله قطعی، مأمور به تبعیت از آن شده‌ایم] و بـا کسـی کـه منکر ضروری دین باشد، حسابی نخواهیم داشت؛ چرا که خارج از اسلام است (حکـیم، ۱۲۶؛ خضـری، ۲۳۹).

به نظر می‌رسد تا کنون در باب قلمرو تقریر، کار درخوری صورت نپذیرفته است و نگارندگان بر این باورند که تلاش پیش رو، کاری است که چندان مسبوق به سابقه نیست.

بحث پیش رو راجع به سنت تقریری و بررسی انواع دلالات این قسم از سنت است؛ بنا بر این، اگر بخواهیم بر مبنای مسئله محور بودن، این کار را در رده تحقیقات علمی- پژوهشی به‌شمار آوریم، پرسش اصلی این تحقیق، بیان نحوه دلالت تقریر بر احکام شرعی خواهد بود.

تعریف تقریر

به طور کلی در مورد تقریر می‌توان به دو دسته از تعاریف اشاره نمود:

اول: سکوت[۱]

«سنت تقریری، آن است که کسی در منظر و مسمع معصوم کاری انجام دهد و یا سخنی درباره یک حکم شرعی به‌زبان آورد و یا اعتقاد خاصی را بیان کند و معصوم با علم و التفات، سکوت نموده و جلوی این عمل یا گفتار یا پندار را نگیرد؛ این سکوت به معنای صحه گذاشتن و امضای آن فعل، قول و یا عقیده است» (محمدی، ۳/ ۱۱۱ و نیز ر.ک: میرزای قمی، ٤٩٥؛ صدر، ۱/ ۹۷).

دوم: عدم ردع

«تقریر، عبارت است از اینکه معصوم از اعتقاد شخص یا جماعتی یا از انجام فعل توسط ایشان یا از جریان سیره آن‌ها بر عملی، آگاهی یافته [و در عین حال] عملشان را انکار ننموده و ایشان را از آن [عقیده، عمل و یا سیره] منع نفرماید؛ [البته به شرطی که] ترس یا تقیه‌ای وجود نداشته باشد. [عدم ردع معصوم در اینجا] به منزله تقریر چیزی است که از آن‌ها صادر شده و حجت و دلیل بر صحت آن عقیده و جایز بودن آن اعمال و عادات است» (مشکینی اردبیلی، ١٤٢).

این تعریف گرچه نسبت به تعریف قبل، از عمومیت بیشتری برخوردار است، اما باید اذعان نمود که هر عدم ردعی، دال بر تقریر نبوده و مشخصه اصلی تقریر، یعنی نشانه رضایت بودن نیز باید در آن لحاظ شود.

نسبت تقریر با قول و فعل

نسبت تقریر با قول:

گرچه شاید در ظاهر امر، بین قول و تقریر، رابطه‌ای جز تباین متصور نباشد و آن دو، بیگانه از هم انگاشته شوند، اما باید اذعان نمود که در مواردی، تقریر به وسیله قول، محقق می‌شود؛ و استعمال تعابیری

---

۱ - نگارندگان نوشته حاضر، در مقاله دیگری با عنوان «گونه‌شناسی تقریر در فقه مذاهب» در این رابطه مطالبی را یادآور گشته و پس از آن به بحث از انواع تقریر پرداخته‌اند. (مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و ششم، شماره پیاپی ۹۹، زمستان ۱۳۹۳، صص ۹۹-۱۱۱).

مانند «قال احسنت»، «قال بارک الله»، «قال صدق»، «قال بخ بخ» و عباراتی از این قبیل در کلام ائمه مؤید چنین ادعایی است. به بیان دیگر می‌توان نسبت منطقی عام و خاص من وجه را بین قول و تقریر در نظر گرفت.

شاهد مثال فقهی این مطلب، تقریری است که از سوی پیامبر نسبت به معامله‌ای صورت گرفته است؛ آنچنان که در حدیث مشهوری می‌خوانیم: «از عروه بارقی نقل شده که گفت: رسول‌الله دیناری به من داد تا برای ایشان گوسفندی بخرم. من دو گوسفند خریدم و یکی از آن دو را به دیناری فروختم و با یک دینار و یک گوسفند نزد پیامبر بازگشتم؛ سپس آنچه را برایم اتفاق افتاده بود، برای پیامبر بازگوکردم؛ پس حضرت به من فرمودند: خداوند به معامله تو برکت دهد» (نوری، ١٣/ ٢٤٦؛ ترمذی، ٢/ ٣٦٥). در این مورد از آنجا که مدلول مطابقی کلام، حکم شرعی نیست، نمی‌توان آن را در شمار سنت قولی حساب کرد؛ و چون مدلول مطابقی آن تأیید و امضا، و مدلول التزامی آن، حکم شرعی است، در زمره سنت تقریری محسوب می‌شود.[٢]

فقیهان نیز به این روایت برای جواز و صحت بیع فضولی استناد کرده‌اند (علامه حلی، نهایة الاحکام فی معرفة الاحکام، ٢/ ٤٧٥؛ همو، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، شرح ٢/ ٣٤٥؛ خویی، ٢/ ٧٣٨).

نسبت تقریر با فعل:

بیان شد که تقریر، عبارت است از: «سکوت یا خودداری یا امساک معصوم از انکار نمودن قولی که گفته شده یا فعلی که انجام شده است». (مرداوی، ٣/ ١٤٣٥) کف و امساک و سکوت به معنای واحد هستند (فاروقی، ٢/ ٦٤٦).

اصولیان در اینکه آیا تقریر، فعلی از افعال است یا نه، بر دو قول اختلاف نظر دارند:

قول اول: کف، فعلی از افعال و نوعی فعل جوانحی است و این قول بسیاری از اصولیان اهل سنت است. (اسنوی، ٢/ ١٠؛ ابن‌همام، ٣/ ١٤٢؛ سبکی، ٢/ ٧٤؛ شوکانی، ارشاد الفحول، ١/ ١٤٠) این گروه بر مطلوب خویش چنین استدلال نموده‌اند:

أ) آیه «کانوا لا یتناهون عن منکرٍ فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون» (مائده/٧٩)؛ خداوند، نهی نکردن ایشان از منکر را فعل نامیده است (شنقیطی، ١/ ٤٦؛ عبدالقادر، ٢٠٩).

ب) آیه «لو لا ینهاهم الرّبانیون و الأحبار عن قولهم الإثم و أکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون» (مائده/٦٣)؛ خداوند، ترک نمودن نهی در برابر منکر توسط علما را صنع می‌نامد و صنع همان فعل و بلکه

---

٢ - توضیح بیشتر این مطلب، در بیان معیار تمایز تقریر از قول و فعل خواهد آمد.

اقوی از آن است (شنقیطی، ۱/ ٤٦)؛ زیرا فعل، تنها زمانی صناعت نامیده می‌شود که مستقر، استوار و ثابت گردد (فخر رازی، ۱۲/ ۳۹- ٤۰).

ج) قول پیامبر که فرمودند: «مسلمان، کسی است که مسلمانان از دست و زبان وی در امان باشند»؛ (کلینی، ۲/ ۲۳٤؛ مجلسی، ۱/ ۱۱۳؛ بخاری، ۱/ ۸؛ مسلم بن حجاج، ۱/ ٤۸) در این حدیث ترک آزار و اذیت، اسلام نامیده شده است (شنقیطی، ۱/ ٤۷).

بر طبق این نظر، عده‌ای از اصولیان، سنت را چنین تعریف کرده‌اند: «آنچه از قول یا فعل از معصوم صادر شده است» (سبکی، ۲/ ۲٦۳؛ عطار، ٤/ ۱٤٤).

برخی از اصولیان نیز در تعریف سنت، به افعال معصوم اکتفا نموده با این توجیه که ایشان قول را نیز نوعی فعل به‌شمار آورده‌اند (ابن‌همام، ۲/ ۲۹۷).

قول دوم: اکثر اصولیان شیعه و برخی از اصولیان اهل سنت (شاطبی، ٤/ ۵۸؛ فوزان، خلاصة الاصول، ۱/ ٤)، سنت را بر سه قسم دانسته و فعل و تقریر را قسیم یکدیگر و در عرض هم قرار داده‌اند.

شاید برای این قول بتوان چنین استدلال نمود که: کف، انتفای محض است، پس فعل نیست (آمدی، ۱/ ۱٤۷؛ شاطبی، ٤/ ٤۱۹).

«این احتمال نیز وجود دارد که شاید اصولیان از باب اهمیت و توضیح بیشتر، تقریر را به عنوان قسم مستقلی از انواع سنت بیان کرده‌اند؛ زیرا بسیاری از احکام، با تقریر ثابت شده است؛ و نیز در استقلال تقریر، اشاره‌ای است به اینکه برای معصوم جایز است امانتی را که بر عهده اوست و امر به تبلیغ آن شده، به هر شکلی بپردازد؛ در نتیجه سکوت ایشان خالی از فایده نیست.

همان‌گونه که امام علی فرمودند: «و صمته لسان» یعنی سکوت ایشان به منزله سخن گفتن است و خالی از فایده نیست (ابن‌ابی‌الحدید، ۷/ ٦۹، خطبه ۹٦). و به همین دلیل، اصولیان در تعریف سنت، تقریر را به عنوان قسم جداگانه‌ای ذکر نموده‌اند» (راشد، ٤٦).

معیار تمایز تقریر از قول و فعل[۳]

تا کنون برای تشخیص سنت قولی و فعلی از سنت تقریری معیاری ارائه نشده است، اما شاید بتوان گفت: در حقیقت، در سنت قولی و فعلی، گزاره‌های حاکی از سنت، به طور مطابقی یا تضمنی و گاهی التزامی (مانند دلالت تنبیه و ایماء) دلالت بر حکم شرعی دارند؛ اما در سنت تقریری، حکم شرعی، مدلول مطابقی یا تضمنی عبارت نیست و این مدلول، به طور مستقیم یا غیر مستقیم حاکی از تأیید و

---

۳ - در ارتباط با معیار تمایز تقریر از قول و فعل، در مقاله پیشین به تفصیل توضیحاتی بیان شده است. «گونه‌شناسی تقریر در فقه مذاهب»، مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و ششم، شماره پیاپی ۹۹، زمستان ۱۳۹۳، صص ۹۳- ۹۹.

امضاست، اما این امضا به دلالت التزامی، حکم شرعی را نشان می‌دهد.[٤]

دلالت تقریر بر احکام تکلیفی و وضعی

شاید بتوان چنین ادعا نمود که در باب سنت تقریری مهم‌ترین مطلب بعد از اثبات حجیت تقریر، بحث از نحوه دلالت آن بر احکام شرعی است؛ از این رو ضروری است تا با بررسی دلالت تقریر بر انواع احکام شرعی، اعم از تکلیفی و وضعی بحث را دنبال نماییم؛ البته باید اذعان نمود که اصولیان در این بخش از مباحث، دچار اختلاف نظر گشته و نظر یکپارچه‌ای ارائه ننموده‌اند.

پرسش اصلی در اینجا این است که آیا تقریر، فقط بر اباحه دلالت می‌کند یا احتمال دلالت بر سایر احکام تکلیفی و وضعی را نیز دارد؟ در این مسئله پنج قول وجود دارد:

«قول اول: تقریر پیامبر فقط بر استحباب، حمل می‌شود؛ ابن‌سریج در کتاب الودائع بر خلاف قول و فعل، در باب سنت تقریری به این نظر معتقد است» (زرکشی، ۳/ ۲۷۰).

قول دوم: تقریر، بر اباحه [به معنای اعم][٥] حمل می‌شود؛ و این نظر اکثر اصولیان است. (همان، ۳/ ۲۷۱؛ ابن‌حمید، ۱/ ٦۳)

حکیم، در این باره می‌نویسد: «ظاهراً مفاد تقریر و امضا از طرف پیامبر و به طور کلی معصوم، نسبت به عملی بیشتر از جواز و اباحه به معنای عام کلمه نخواهد بود،... البته بیان فوق، در صورتی است که قرینه‌ای برای تعیین نوع حکم عمل انجام شده وجود نداشته باشد؛ ولی به هر حال، اقرار مردم بر ترک فعل نیز به بیشتر از عدم وجوب، نمی‌تواند دلالت کند و نیز تقریر نمی‌تواند به اباحه به معنای خاص دلالت کند؛ چون تعیین آن در میان احکام پنج‌گانه، محتاج دلیل است...» (حکیم، ۲۳٦- ۲۳۷).

زرکشی نیز این مسئله را به نقل از ابی‌نصر بن قشیری ذکر کرده و قول اباحه را ترجیح داده است؛ چرا که وی بنای اصل را بر اباحه می‌داند؛ زیرا قدر متیقن از انجام فعل یا تقریر، آن است که فعل، حرام نباشد (زرکشی، ۳/ ۲۷۱).

ابن‌حزم می‌گوید: «اقرار پیامبر بر آنچه بدان علم یافته وآن را انکار ننموده، فقط آن شی را مباح می‌کند و آن را واجب یا مستحب نمی‌گرداند؛ زیرا خداوند، تبلیغ را بر پیامبر واجب گردانده[٦] و به وی خبر داده که

---

٤ - تذکر: مفاهیم نیز که مدلول التزامی کلام محسوب می‌شوند در ضمن سنت قولی جای می‌گیرند و تفاوت آن‌ها با سنت تقریری، آن است که در مفاهیم، مدلول مطابقی کلام نیز حکم شرعی است؛ بر خلاف سنت تقریری که تنها مدلول التزامی آن، حکم شرعی است.

٥ - گاهی به آن ترخیص در مقابل وجوب و حرمت گفته می‌شود. اباحه به این معنا علاوه بر مباحات به معنای اخص، شامل مستحبات و مکروهات نیز می‌گردد؛ چون همه این‌ها در الزامی نبودن، مشترک‌اند (صدر، ۱/ ۱٤۷).

٦ - «یا أیها الرَّسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک» (مائده/٦۷).

او را از خطرات احتمالی مردم نگاه می‌دارد؛[۷] و تبیین آنچه که بر مردم نازل شده را بر ایشان واجب گردانده است؛[۸] پس کسی که ادعا نماید که ایشان به منکری علم پیدا کرده ولی آن را انکار ننموده، مرتکب کفر شده است؛ زیرا منکر گشته که ایشان [آن حکم را] آن گونه که مأمور بوده ابلاغ کرده است...» (ابن‌حزم، ۲/ ۱۳۸- ۱۳۹).

قول سوم: اباحه به معنای اخص[۹]؛ سبکی در رد اباحه بالمعنی الاعم می‌نویسد: «نقلی در این رابطه نیافتم» و نمی‌پذیرد که تقریر، علاوه بر اباحه، دلالت‌گر حکم استحباب و کراهت نیز باشد؛ خود او در این قضیه قائل به صرف اباحه بالمعنی الاخص است (عطار، ۲/ ۷۰).

«قول چهارم: توقف، یعنی حکم نمی‌شود به اینکه مباح، واجب و یا مستحب باشد. این نظر قاضی باقلانی است» (زرکشی، ۳/ ۲۷۱).

قول پنجم: تقریر بر جمیع احکام شرعی خمسه تکلیفیه (وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه) و احکام وضعیه می‌تواند دلالت داشته باشد (طباطبائی، ۲۹۰).

عبارتی از مرحوم اصفهانی به این مطلب اشعار دارد؛ آنجا که در کتاب الفصول الغرویه می‌نویسد: «اگر فردی در محضر معصوم، عملی از عبادات یا معاملات[۱۰] را به قصد شرعی بودن آن انجام دهد، به گونه‌ای که معصوم به عمل و نیت او علم یابد و آنجا مانعی از انکار نبوده باشد، دلالت می‌کند بر اینکه عمل، مشروع و صحیح بوده است؛ چرا که در غیر این صورت آن را انکار می‌کرد...» (اصفهانی، ۳۱۵).

مرحوم مظفر نیز در این رابطه می‌فرماید: «هرگاه تقریر با شرایطش تحقق پذیرد، مسلماً در آنجا که احتمال حرمت آن می‌رود، ظاهر در جواز فعل خواهد بود؛ چنان‌که در آنجا که عبادت یا معامله است ظاهر در مشروعیت و صحت فعل است؛ زیرا اگر آن عمل در واقع، حرام باشد یا خلل و نقصانی در آن وجود داشته باشد، معصوم وظیفه دارد که از باب امر به معروف و نهی از منکر در صورتی که فاعل آگاهانه مرتکب آن شده باشد، وی را نهی کند و از ارتکاب آن باز دارد؛ و در صورتی‌که فاعل، جاهل به حکم آن باشد، این وظیفه از باب وجوب تعلیم جاهل خواهد بود» (مظفر، ۳/ ۷۰).

اما آنچه از عبارت صاحب فصول به دست می‌آید اثبات حکم تکلیفی و وضعی به وسیله تقریر به

---

۷ - «و الله یعصمک من الناس» (مائده/٦٧).

۸ - «و أنزلنا إلیک الذکر لتبین للناس ما نزل إلیهم» (نحل/٤٤).

۹ - اباحه به معنای اخص، نوع پنجم احکام تکلیفی به حساب می‌آید و از آن به مساوات فعل و ترک در نظر مولی تعبیر می‌شود (صدر، ۱/ ١٤٧).

۱۰ - باید توجه داشت که تقریر یک معامله، علاوه بر مشروعیت و حلیت، دلالت بر صحت آن نیز دارد و اگر معامله‌ای که در مرآی و منظر معصوم انجام می‌شود باطل باشد، همان وظیفه تبلیغی که در صورت نامشروع بودن معامله، بیان را ایجاب می‌کرد، در مورد باطل بودن نیز بیان را ایجاب می‌کند.

صورت فی‌الجمله است. اما اینکه آیا سایر احکام تکلیفی و وضعی نیز قابلیت اثبات به وسیله تقریر را دارند، به نظر می‌رسد که از این جهت هیچ تفاوتی میان صحت و سایر احکام وضعی یا حتی تکلیفی وجود نداشته باشد و اینکه چه حکمی از تقریر مستفاد شود، بسته به این است که مقرٌ به، چه بوده باشد؛ اگر مردم، عملی را واجب بدانند و معصوم آن را تقریر نماید، وجوب آن عمل مستفاد می‌گردد؛ همچنین است اگر معامله‌ای را صحیح یا لازم بدانند. پس تمامی احکام تکلیفی و وضعی در صورتی‌که مقرٌبه، قرار گیرند، از تقریر، قابل استفاده می‌باشند. البته آنچه در مسئله تقریر، بسیار اهمیت دارد این است که باید دقیقاً بتوان احراز کرد که مقرٌ به چه بوده است و اگر نتوان به این مسئله پی برد، از آنجا که تقریر در شمار ادله لبیه محسوب می‌شود (انصاری، ۶۰۵)، باید به قدر متیقن آن اکتفا نمود؛ یعنی در مورد حکم تکلیفی اگر مقرٌ به، فعل باشد، باید حکم مستفاد از تقریر را اباحه دانست و چنانچه مقرٌ به، ترک باشد، حکم کراهت قابل برداشت است؛ و در مورد حکم وضعی (مثلاً صحت و بطلان)، در صورتی که مقرٌ به، فعل باشد، قدر متیقن، صحت عمل، و در صورت ترک بودن مقرٌ به، تقریر، دلالتی بر حکم وضعی نداشته و تنها می‌تواند به حکم تکلیفی کراهت اشاره داشته باشد.

از مجموع مطالب فوق چنین به نظر می‌رسد که قول پنجم قابل تأیید است.

مثال برای هر یک از احکام خمسه تکلیفیه و احکام وضعی:

دلالت بر وجوب:

در مورد برخی از آداب و رسوم که جنبه الزامی دارند، به این معنا که مردم یا به تعبیری همان مقرٌ له، آن عمل را به عنوان واجب انجام می‌داده و یا اعتقاد به وجوب آن داشته باشد، در این صورت، تقریر نمودن معصوم، نسبت به آن امور، بیانگر الزامی بودن آن خواهد بود. به عبارت دیگر، هرجا که مقرٌ به، وجوب یک چیز باشد، این تقریر دلالت بر وجوب می‌کند. این مسئله به دو صورت قابل تصور است:

صورت اول اینکه مقرٌ له، اعتقاد به وجوب آن عمل داشته باشد. در این صورت، این تقریر، در حقیقت تقریر آن اعتقاد، یعنی وجوب آن عمل است و از این رو دلالت بر وجوب می‌کند.

صورت دوم اینکه مقرٌ له در مورد وجوب یک چیز تردید دارد و به نحو پرسش، از وجوب آن سؤال کرده یا به نحو تردید، اعتقاد دیگران نسبت به وجوب آن را برای معصوم نقل می‌کند و حضرت با تقریر خود، بر وجوب آن عمل یا صحت آن اعتقاد صحه می‌گذارند.

از عبارات بالا روشن می‌شود که شرط استفاده وجوب از تقریر معصوم، این است که احراز گردد مقرٌ به، وجوب آن چیز بوده است و بنا بر این، اگر نتوان چنین چیزی را احراز کرد، نمی‌توان از صرف تقریر، چنین چیزی را برداشت کرد. برای نمونه، اگر معصوم، فعلی که توسط دیگران انجام شده تقریر نموده و ما

نمی‌دانیم که آن شخص، فعل را به عنوان واجب انجام می‌داده یا خیر، و یا اگرچه می‌دانیم که به عنوان واجب انجام می‌داده اما نمی‌دانیم که آیا تقریر معصوم، (علاوه بر تقریر نفس عمل)، شامل تقریر وجوب نیز می‌شود یا خیر، در این صورت نمی‌توان از مجرد تقریر، حکم وجوب استفاده کرد.

مصادیقی از دلالت تقریر بر وجوب در ذیل، بیان گردیده است:

۱- شیخ در تهذیب از محمد بن علی بن شجاع نیشابوری روایت کرده که: «وی از امام هادی در مورد مردی سؤال نمود که از طریق شغلش به مقدار صد کو گندم دست پیدا کرد. یک دهم (ده کو) آن را به عنوان زکات پرداخت کرد و سی کر آن را به واسطه تعمیرات، هزینه کرد و برایش شصت کو باقی ماند. [سپس از امام سؤال نمود:] چه مقدار، حق واجب شما است؟ و آیا برای اصحاب نیز حق واجبی [نسبت به آن مال] وجود دارد؟ پس امام در نامه نوشتند: یک پنجم از مقداری که از هزینه آن اضافه آمده بود را برای من قرار ده» (طوسی، ٤/ ١٦).

این حدیث در گرفتن یک دهم از تمام محصولات زمین، و اینکه هزینه، فقط بعد از آن خارج می‌شود صراحت دارد؛ اگرچه این مطلب در کلام سؤال‌کننده بود، اما امام آن را تقریر نموده و انکار نفرمودند؛ و تقریر ایشان نیز اجماعاً حجت است (بحرانی، ۱۲/ ١٢٤).

با توجه به توضیحات بالا، باید گفت از آنجا که در این حدیث، مقرٌّ له در کلام خود تصریح به وجوب آن کرده، مقرٌّ به، وجوب آن عمل است.

۲- روایت شده که: «مردی از امیر مؤمنان سؤال کرد: من در حال احرام بودم که ماده شتر من، تخم شترمرغی را زیر پا، له کرد. آیا بر من کفاره‌ای است؟ حضرت فرمودند: در این مورد از پسرم حسن سؤال کن؛ و خود حضرت در جایی بود که سخن پسرش را می‌شنید. پس مرد به سوی امام حسن روی آورد و این مطلب را از ایشان سؤال نمود؛ حضرت فرمودند: «بر تو واجب است که شتر نر را به تعداد تخم‌هایی که شکسته شده، بر شتر ماده بجهانی و بچه شترهای حاصل از آن را برای خانه خدا قربانی کنی». امام علی به امام حسن فرمودند: «پسرم، چگونه این مطلب را گفتی در حالی که می‌دانی که شاید شتر، بچه‌اش را افکنده باشد یا در او چیزی بوده که موجب افتادن بچه شده باشد؟» امام حسن فرمودند: «چه بسا تخم، تباه باشد»؛ امیر مؤمنان لبخند زدند و به امام حسن فرمودند: «راست می‌گویی پسرم» سپس این آیه را تلاوت نمودند: «ذریة بعضها من بعضٍ و الله سمیع علیم»[11] (طوسی، تهذیب الاحکام، ٥/ ٣٥٤- ٣٥٥؛ حر عاملی، ۱۳/ ٥٣).

۱۱- آن‌ها فرزندان و (دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت،) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و داناست (و از کوشش‌های آن‌ها در مسیر رسالت خود، آگاه است). (آل عمران/٣٤).

تصدیق امام علی نشانه درستی کلام امام حسن و تأیید آن است و از آنجا که مقرٌ به، وجـوب پرداخـت کفاره می‌باشد، این تقریر دلالت بر وجوب می‌کند. فقها به این تقریر در همـین مسـئله (وجـوب پرداخـت کفاره به نحو مذکور)، استناد نموده‌اند (برای نمونه ر.ک: مفیـد، المقنعـه، ٤٣٦ - ٤٣٧؛ صـاحب جـواهر، ۲۰/ ۲۱۳).

دلالت بر حرمت:

در مواردی ممکن است مخاطـب معصـوم (ع)، عملـی را حـرام بدانـد و معصـوم (ع) وی را بـر ایـن اعتقادش تقریر نماید؛ و یا معصوم (ع) جز از طریق قول صریح، حرمت عملی را یادآور شود.

۱- «از سعد بن ابی‌وقاص نقل شده که گفت: بیمار شدم؛ کسی را پیش پیامبر فرستادم؛ گفتم: مرا رهـا کن (اجازه بده) تا مالم را هر طور می‌خواهم تقسیم کنم؛ قبول نکرد؛ گفتم نصف مالم را؟ نپذیرفت؛ گفتم: یک سوم؟ پس ایشان سکوت نمود». (ابن‌مبارک، ١٣٤) سکوت حضرت، بیانگر حکم عدم جواز وصیت به بیش از یک سوم اموال، در مرض منجر به مرگ است. البته این مثال می‌تواند ناظر به حکم وضـعی بطـلان تصرفات مریض در بیش از ثلث نیز تلقی شود.

۲- «از حسین بن عبدالله نقل شده که گفت: معلی بن خنیس و ابن أبی‌یعفور، در سفر بـا هـم همـراه شدند؛ پس یکی از ایشان (معلی) از ذبیحه یهود و نصاری خـورد و دیگـری (ابن‌أبی‌یعفـور) از خـوردن آن امتناع ورزید. سپس هر دو نزد امام صادق گرد آمده و بـه ایشـان [از آنچـه اتفـاق افتـاده بـود] خبـر دادنـد؛ حضرت پرسید: کدام یک از شما از خوردن ابا نمود؟ گفتم: من، فرمودند: آفرین بر تو» (کلینـی، ٦/ ٢٣٩؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۹/ ٦٤).

تحسین امام نسبت به ابن‌ابی‌یعفور، عمل وی را تأیید نموده و دلالت ضمنی بر عدم تجویز عمل معلی دارد. همانگونه که شیخ مفید (حرمة ذبائح اهل الکتاب، ۲۹) این روایت را به عنوان یکی از ادله قـائلان بـه تحریم ذبائح اهل کتاب ذکر کرده و این نظر را به جمهور شیعه منتسب دانسته است (همان، ۲۰).

البته شاید بتوان گفت اینکه امام تنها ابن‌ابی‌یعفور را تحسین کردند و معلی را توبیخ نفرموده و در مـورد عمل وی سکوت نمودند، نشان از این باشد که عمل معلی حرام نبوده است و از این رو، از این تقریر، تنهـا استحباب اجتناب از ذبائح اهل کتاب استفاده می‌شود.

۳- سلیمان بن خالد روایت کرده که: «به امام موسی بن جعفر گفـتم: مـا حـدیثی از حضـرت صـادق روایت کردیم، دوست دارم که آن را از (زبان) شما بشنوم. حضرت فرمودند: کدام حدیث؟ گفتم: حـدیث، این‌گونه به من رسیده که ایشان در مورد فردی که سر مرد مرده‌ای را قطع کرده بود، فرمودند: پیـامبر در ایـن مورد بیان داشته‌اند که: خداوند نسبت به مسلمان مرده، همان چیزی را حرام کـرده کـه نسـبت بـه مسـلمان

زنده، حرام است؛ پس هر کس نسبت به میت، عملی را انجام دهد که به وسیله آن، نفس زنده از بین می‌رود، بر عهده او دیه خواهد بود. حضرت فرمودند: امام صادق راست گفت...» (شهید ثانی، شرح، ۱۵/ ٤٩١).

در این حدیث، امام کاظم کلام منقول از پدرشان را تأیید فرمودند که در آن اشاره به حرمت قطع اعضای بدن شخص مرده شده و گویا این حکم تحریمی و ضمان شخص جانی، مورد تقریر واقع شده است.

دلالت بر استحباب:

۱- جابر بن یزید جعفی از امام باقر نقل می‌کند که شنیدم حضرت می‌گفتند: «روزی پیامبر مردی را دیدند که از بامداد تا شامگاه دنبال دیگری بود، سپس پیامبر نزد ایشان آمده و فرمودند: چه چیزی شما را اینجا نشانده است؟ یکی از آن دو گفت: ای رسول خدا، من حقی بر گردن او دارم. دیگری گفت: ای پیامبر خدا او بر گردن من حقی دارد، اما من معسر هستم و به خدا سوگند که چیزی ندارم. پیامبر در باب مهلت دادن به معسر (در پرداخت دینش) حدیثی فرمودند؛[12] مرد با شنیدن این کلام حضرت، گفت: یک سوم مال را به تو بخشیدم؛ یک سوم آن را تا سال دیگر برایت به تأخیر انداختم؛ و یک سوم را به من بده؛ پیامبر فرمودند: چه کار خوبی» (نوری، ۱۳/ ٤١١؛ بروجردی، ۱۸/ ۳۰٥ ـ ۳۰٦).

حضرت، با تحسین مرد طلبکار، عمل وی را که فراتر از سفارش حضرت در به تأخیر انداختن طلب بود، تأیید نمودند. از طرفی باید توجه داشت که به اتفاق فقها، بخشیدن طلب یا قسمتی از آن، وجوب ندارد و از این رو تقریر پیامبر (که در حقیقت تقریر مجموع عمل آن شخص، اعم از به تأخیر انداختن ثلث، و بخشیدن ثلث دیگر و مطالبه ثلث آخر بود) دلالت بر استحباب آن عمل دارد.

۲- سکونی به نقل از امام صادق می‌گوید: غلامی که به سن بلوغ نرسیده بود، نزد رسول الله عطسه نمود و الحمدلله گفت؛ حضرت به وی فرمودند خداوند به تو برکت دهد (کلینی، ۲/ ٦٥٥).

این روایت، بر استحباب تسمیت[13] غلام با عبارت «بارک الله فیک» در زمانی که حمد خداوند را بر زبان جاری می‌کند، دلالت دارد. (بحرانی، ۹/ ۹٦) این دلالت، از باب دلالت فعل معصوم است.

همچنین این روایت، بر استحباب حمد گفتن پس از عطسه دلالت دارد که این دلالت از باب تقریر می‌باشد؛ زیرا پیامبر با گفتن بارک الله وی را تشویق کردند. البته دلالت آن بر استحباب از آن رو است که در این مورد، تحسین معصوم دلالت بر ترجیح فعل دارد و عدم بلوغ شخص (یا اجماع بر عدم وجوب

---

۱۲ - هر کس بخواهد که خداوند وی را در روزی که سایه‌ای جز سایه پروردگار وجود ندارد، از شدت گرمای ساطع از جهنم، حفظ نموده و بر وی سایه افکند، به معسر (در پرداخت دینش) مهلت داده، یا به وی ودیعه دهد.

۱۳ - تسمیت العاطس: القول لمن عطس «یرحمک الله» [و امثاله]. (فتح‌الله، ۱۱۱).

تحمید) خود، قرینه‌ای است که آن عمل، واجب نیست و از این رو این تقریر، دلالت بر استحباب می‌کند.

٣- انس (بن مالک) نقل کرده که: ما با پیامبر به سفر رفتیم؛ پس عده‌ای از ما روزه گرفته و عده‌ای دیگر، افطار نمودند؛ حضرت هیچ‌یک را سرزنش ننمودند (ابوداود، ١/ ٥٣٨؛ ابن‌سعد، ٢/ ١٣٨؛ سیوطی، ١/ ١٩٠).

علامه حلی در ذیل این روایت می‌نویسد: «افطار نمودن روزه در سفر، رخصت[١٤] است [نه عزیمت[١٥]]؛ و کسی‌که برای او افطار جایز باشد، همچنین برایش جایز است که مانند شخص مریض با مشقت روزه بگیرد؛ و به علاوه در صورت صحت این حدیث می‌توان از باب جمع بین ادله، آن را حمل بر روزه مستحبی نمود؛ زیرا تخییر با افضلیت منافات دارد، در حالی‌که بر افضلیت یکی از فعل یا ترک، اتفاق نظر وجود دارد؛ اگرچه در تعیین فرد افضل اختلاف است...» (علامه حلی، تذکرة الفقها، ٦/ ١٥٤).

دلالت بر کراهت:

١- یونس بن عبدالرحمن از امام رضا چنین نقل می‌کند که: «به ایشان گفتم: فدایتان شوم رأی شما در باره شکار پرندگان در آشیانه‌هایشان و حیوانات وحشی در لانه‌هایشان به صورت شبانه چیست؟ مردم نسبت به چنین عملی کراهت دارند. حضرت فرمودند: این کار اشکالی ندارد». (طوسی، الاستبصار، ٤/ ٦٥) مرحوم خوانساری در ذیل این روایت می‌نویسد: «چیزی که بر نهی از شکار حیوانات وحشی در لانه‌هایشان دلالت کند جز آنچه مستفاد از تقریر امام است نیافتیم؛ امام کراهت شناخته شده بین مردم را نفی ننمودند و نفی بأس تنها در برابر حرمت بوده؛ چرا که در غیر این صورت نفی کراهت نیز لازم می‌بود». (حسینی خوانساری، ٥/ ١١٣) بنا بر این، حکم کراهت مورد تقریر امام واقع شده است.

٢- بر اساس روایتی که در ذیل مصادیق حکم تکلیفی حرمت از حسین بن عبدالله راجع به ذبایح اهل کتاب ذکر گردید، شهید ثانی برای استنباط حکم کراهت به آن حدیث استناد نموده با این بیان که:

«[نوع برخورد امام با معلی] ظهور در کراهت عمل وی دارد؛ چرا که در غیر این صورت حضرت، برای شخصی که ذبیحه اهل کتاب را خورده بود، حکم حرمت را بیان می‌فرمود و وی را از تکرار آن عمل، نهی می‌نمود؛ علاوه بر این، اخبار دالِ بر حلیت، از لحاظ سند، صحیح‌تر و دارای دلالت واضح‌تری هستند...» (شهید ثانی، شرح ١١/ ٤٦٥).

٣- در باب حکم پوشاندن قبر با لباس، جعفر بن کلاب در روایتی به نقل از امام صادق می‌گوید شنیدم که حضرت فرمودند: «قبر زن با لباس پوشانده می‌شود، اما قبر مرد پوشانده نمی‌شود. [این در حالی

---

١٤ - رخصت به معنای جواز ترک است (بجنوردی، حسن، منتهی الاصول، ٢/ ٤٠٦).

١٥ - عزیمت، یعنی وجوب و لزوم ترک و عدم جواز فعل (همان).

بود که] بر قبر سعد بن معاذ لباسی کشیده شد و پیامبر این صحنه را دیدند، لیکن آن را انکار و منع نکردند» (بروجردی، ۳/ ۴۰۹-۴۱۰).

نهی پیامبر به واسطه جمله خبریه در مقام انشاء، همراه با عدم ردع، ظهور در کراهت عمل انجام گرفته دارد و گویا حضرت، عمل مکروهی را تقریر نمودند (ر.ک: سبزواری، ۴/ ۱۸۲)؛ هر چند می‌توان از این تقریر، حکم اباحه و حتی استحباب را نیز برداشت نمود.

دلالت بر اباحه:

گفتنی است که طبق نظر اکثر اصولیان، «علت جواز قول یا فعل مقرٌّ به، آن است که معصوم، از اینکه خود، مرتکب فعل منکری شود و نیز اینکه فردی را بر انجام فعل منکری تقریر نماید، مصون است»؛ (جصاص، ۳/ ۲۳۵؛ فوزان، جمع المحصول، ۱/ ٦۳؛ همو، تیسیر الوصول، ۱/ ۸۱) «در نتیجه، تقریر ایشان دال بر جواز (اباحه) فعل یا قول بوده» (صدر، ۱/ ۲۳۳؛ مظفر، ۳/ ۷۰؛ جصاص، ۳/ ۲۳۵؛ زرکشی، ۳/ ۲۷۰)، و نیز بر رفع حرج، نسبت به چیزی که آن را جایز می‌داند، دلالت می‌کند (ابن‌تیمیه، ۱/ ۷۰؛ امام الحرمین، ۱/ ۱۸۷).

۱- از عمرو بن عاص نقل شده که گفت: «شب سردی در غزوه ذات سلاسل محتلم شدم و ترسیدم اگر غسل کنم از سرما هلاک شوم؛ پس تیمم نمودم و [به عنوان امام جماعت] نماز صبح را با همراهانم خواندم. همراهانم قضیه را برای پیامبر نقل کردند؛ حضرت فرمودند: آیا در حالی که جنب بودی با همراهانت نماز خواندی؟ من هم از کسی که مرا از غسل کردن منع کرده بود، خبر دادم و گفتم من شنیدم که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «و لا تقتلوا أنفسکم إنّ الله کان بکم رحیما»؛[1] پس پیامبر خندیدند و چیزی نگفتند» (دارقطنی، ۱/ ۱۸۷).

سکوت توأم با خنده پیامبر، دلالت بر رضایت و صحت عمل انجام یافته می‌کند.

علامه حلی در کتاب منتهی المطلب این روایت را دال بر جواز می‌داند (۱/ ۳۷۳).

۲- برقی در کتاب المحاسن از پدرش از صفوان از عبد الرحمن بن حجاج از علی بن حنظله نقل کرده که گفت: «از امام صادق در باره ماهی‌ای به نام ربیثا[2] سؤال کردم؛ حضرت فرمودند: در این مورد افراد افراد دیگری نیز از من سؤال پرسیدند که در مورد صفت آن اختلاف نظر داشتند. راوی می‌گوید برگشتم و سپس ماهی را در ظرفی نزد ایشان آوردم و دوباره همان سؤال را پرسیدم و حضرت دوباره همان جواب را تکرار فرمودند. من به حضرت گفتم: ماهی را که برایتان آوردم! حضرت هم خندیدند و فرمودند: اشکالی

۱- و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است. (نساء/۲۹).

۲- ربیثا نوعی ماهی کوچک دارای پولک‌های ظریف است که در مناطق گرمسیری، آن را ماهی اشته خوانند (دهخدا).

ندارد» (مجلسی، ٦٢/ ٢١١؛ حر عاملی، ٢٤/ ١٤١- ١٤٢) (برای مصادیق بیشتر ر.ک: همان، ١٦/ ٣٧٦ - ٣٧٧).

خنده امام و نفی بأس توسط ایشان،[١] دلیل جواز اکل این نوع ماهی است.

٣- «از عایشه نقل شده که گفت: ما همراه پیامبر [از مدینه] به سمت مکه خارج می‌شدیم. نوعی عطر خوشبو را قبل از احرام به پیشانی‌هایمان زدیم؛ هر گاه یکی از ما عرق می‌کرد، بر روی صورتش جاری می‌شد. پس پیامبر آن را می‌دید و نهی نمی‌نمود» (ابوداود، ١/ ٤١١).

بر اساس مفاد این روایت، سکوت و نهی ننمودن پیامبر، دلالت می‌کند بر اینکه بوی خوش باقی‌مانده بر لباس، قبل از احرام، مشکلی برای پوشیدن آن لباس بعد از احرام ایجاد نمی‌کند (عظیم‌آبادی، ٥/ ١٩٤).

در اینجا می‌توان گفت سکوت پیامبر حداقل، دلالت بر جواز فعل می‌کند؛ زیرا وی بر باطل سکوت نمی‌کند.[٢]

دلالت بر صحت:

١- از عبدالله بن ابی‌اوفی نقل شده که گفت: «ما به طریقه مردم شام[٣] در گندم و جو و روغن، در کیل معلوم تا زمان معین، معامله سلف انجام می‌دادیم. به وی گفته شد: آیا با کسی‌که مال سلم در نزد او بود چنین می‌کردید؟ گفت: از آنان در این باره نمی‌پرسیدیم» (بخاری، ٣/ ٤٤).

ابن‌حجر از جمهور علما نقل کرده که: مراد از عبارت «از آنان در این باره نمی‌پرسیدیم»، استفاده حکم، از عدم استفصال[٤] است و تقریر رسول الله دلالت بر جواز و صحت بیع سلم در چیزی که در وقت معامله موجود نیست، می‌کند (ابن‌حجر عسقلانی، ٤/ ٣٥٦- ٣٥٧؛ عظیم‌آبادی، ٩/ ٢٥٢؛ شوکانی، نیل الاوطار، ٥/ ٣٤٥).

٢- «سلیمان بن خالد از امام صادق نقل کرده که: امام علی در باره سه نفر که با زنی در طهر واحد مجامعت نمودند (مربوط به دوران جاهلیت قبل از ظهور اسلام)، چنین عمل فرمود: بین آن سه نفر، قرعه

١ - همانگونه که فقها نیز در مواردی بعد از استناد به احادیثی که در بردارنده تعبیر «لا بأس» بوده، اشاره به تقریر معصوم (ع) نموده‌اند: [اصفهانی (مجلسی اول)، ١/ ٣٨٢؛ میلانی، ٢/ ١٦۴-١۶۵؛ سبزواری، ١۶/ ٧٩-٨٠].

٢ - البته به نظر می‌رسد این موارد تماماً از نوع اباحه به معنای اعم باشند؛ اما اینکه حکم آن عمل، کدام یک از چهار حکم تکلیفی دیگر باشد، باید به سایر ادله مراجعه شود؛ کما اینکه خود علامه در مورد مثال اول، با توجه به ادله‌ای که از چنین عملی منع کرده‌اند، وجه جمع بین این دو دسته ادله را حکم به کراهت امام شدن شخص متیمم برای شخص متوضی دانسته است. (علامه حلی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ١/ ٣٧٣). اساساً به نظر می‌رسد اثبات اباحه به معنای اخص با تقریر، ممکن نباشد؛ زیرا اثبات این معنای اباحه یا با تصریح صورت می‌گیرد (که از ویژگی های سنت قولی است) و یا با نفی چهار حکم تکلیفی دیگر که این نیز از سنت تقریری به تنهایی بر نمی‌آید.

٣ - نبیط اهل شام، قومی از اعراب بودند که داخل عجم و روم شدند و انسابشان مختلط گردیده و زبانشان از فصاحت خارج شد. (ابن‌حجر عسقلانی، ٤/ ٣٥٦).

٤ - عدم ذکر صورت‌های مختلف یک مسئله هنگام بیان حکم.

انداخت و فرزند را به کسی داد که قرعه به نام او افتاده بود؛ و دو سوم دیه را برای دو نفر دیگر، بر عهده او قرار داد. پس پیامبر خندیدند به گونه‌ای که دندان‌هایشان پدیدار گشت و فرمودند: در این باره چیزی جز آنچه علی قضاوت نمود، نمی‌دانم» (حر عاملی، ۲۱/ ۱۷۱؛ ابن‌حنبل، ٤/ ۳۷۳).

گرچه فعل امام علی به جهت عصمت و امامت، به تنهایی برخوردار از حجیت است، ولی در این مسئله می‌توان به تقریر پیامبر نیز، استناد نمود.

نتیجه‌گیری

رابطه تقریر با سکوت، عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی هر سکوتی، تقریر نبوده و هر تقریری الزاماً با سکوت محقق نمی‌شود.

گونه‌های دیگر تقریر، غیر از سکوت نیز بر اثبات احکام شرعی دلالت دارند.

تمامی احکام شرعی اعم از تکلیفی و وضعی در صورتی‌که مقرٌ به، قرار گیرند، از تقریر، قابل استفاده می‌باشند.

منابع

قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

ابن همام، محمد بن عبدالواحد، ***التقریر و التحبیر***، محمد بن محمد ابن امیرحاج، بیروت، دار الفکر، ١٤١٧ ق.

ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبةالله، ***شرح نهج البلاغه***، بی‌جا، دار إحیاء الکتب العربیة، عیسی البابی الحلبی و شرکاه، چاپ اول، ١٩٦٢ م.

ابن‌تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ***المسودة فی اصول الفقه***، بی‌جا، دار الکتاب العربی، بی‌تا.

ابن‌حجر عسقلانی، احمد بن علی، ***فتح الباری بشرح صحیح الامام ابی‌عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری***، بیروت- لبنان، دار المعرفة للطباعة و النشر، چاپ دوم، بی‌تا.

ابن‌حزم، علی بن احمد، ***الاحکام فی اصول الاحکام***، بی‌جا، زکریا علی یوسف، بی‌تا.

ابن‌حمید، احمد، ***الشرح علی شرح جلال الدین المحلی للورقات***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

ابن‌حنبل، احمد بن محمد، ***المسند***، بیروت- لبنان، دار صادر، بی‌تا.

ابن‌سعد، محمد بن سعد، ***الطبقات الکبری***، بیروت، دار صادر، بی‌تا.

ابن‌مبارک، عبدالله بن مبارک، ***مسند عبدالله بن المبارک و یلیه کتاب آلبر و الصلة***، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ١٤١١ ق.

ابوداود، سلیمان بن اشعث، ***سنن ابی‌داود***، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ١٤١٠ ق.

اسنوی، عبدالرحیم بن حسن، ***نهایة السول شرح منهاج الوصول الی علم الاصول و علیه حاشیة سلم الوصول لشرح نهایة السول***، محمد بخیت مطیعی، بیروت– لبنان، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ١٤٢٠ ق.

اصفهانی، محمدحسین، ***الفصول الغرویة فی اصول الفقهیة***، قم، دار احیاء العلوم الاسلامیة، ١٤٠٤ ق.

امام الحرمین، عبدالملک بن عبدالله، ***البرهان فی أصول الفقه***، بیروت- لبنان، دار الکتب العلمیة، ١٤١٨ ق.

انصاری، مرتضی، بن‌محمد امین، ***اوثق الوسائل فی شرح الرسائل***، موسی بن جعفر تبریزی، قم، انتشارات کتبی نجفی، ١٣٦٩.

آمدی، علی بن محمد، ***الاحکام فی اصول الاحکام***، بی‌جا، المکتب الإسلامی، چاپ دوم، ١٤٠٢ ق.

بجنوردی، حسن، ***منتهی الاصول***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

بحرانی، یوسف بن احمد، ***الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة***، بی‌جا، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة، بی‌تا.

بخاری، محمد بن اسماعیل، ***صحیح البخاری***، بیروت، دار الفکر، ١٤٠١ ق.

بروجردی، حسین، ***جامع الاحادیث الشیعه فی احکام الشریعة***، قم، بی‌نا، ١٣٩٩ ق.

ترمذی، محمد بن عیسی، ***الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی***، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٣ ق.

جصاص، احمد بن علی، ***اصول الجصاص المسمی: الفصول فی الاصول***، بی‌جا، بی‌نا، ١٤٠٥ ق.

حر عاملی، محمد بن حسن، ***وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة***، بیروت– لبنان، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٣ ق.

حکیم، محمدتقی، ***الاصول العامه للفقه المقارن***، چاپ دوم، مؤسسة آل البیت للطباعة و النشر، ١٩٧٩ م.

خضری، محمد، ***اصول الفقه***، بی‌جا، المکتبه التجاریه الکبری، چاپ ششم، ١٣٨٩ ق.

خویی، ابوالقاسم، ***مصباح الفقاهة فی المعاملات***، قم، مکتبة الداوری، چاپ اول، بی‌تا.

دارقطنی، علی بن عمر، ***سنن الدارقطنی***، بیروت– لبنان، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ١٤١٧ ق.

دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه**، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ١٣٧٧.

راشد، ایاد محمد، ***تقریرات الرسول صلی الله علیه و سلم و دلالتها علی الاحکام: دراسة مقارنة***، عمان، دار الفاروق، چاپ اول، ١٤٢٨ ق.

زرکشی، محمد بن بهادر، ***البحر المحیط فی اصول الفقه***، لبنان– بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤٢١ ق.

سبزواری، عبدالاعلی، ***مهذب الأحکام***، قم، مؤسسه المنار، چاپ چهارم، ١٤١٣ ق.

سبکی، علی بن عبدالکافی، ***الابهاج فی شرح المنهاج علی منهاج: الوصول الی علم الاصول القاضی اللبیضاوی***، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٦ ق.

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، ***الدر المنثور فی التفسیر بالماثور***، بیروت – لبنان، دار المعرفة للطباعة و النشر، بی‌تا.

شاطبی، ابراهیم بن موسی، ***الموافقات فی اصول الشریعه***، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.

شافعی، محمد بن ادریس، ***الرساله***، بیروت– لبنان، المکتبة العلمیة، بی‌تا.

شمس‌الائمه سرخسی، محمد بن‌احمد، ***اصول السرخسی***، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ١٤١٤ ق.

شنقیطی، محمد امین، ***مذکرة فی اصول الفقه***، مدینه منوره، مکتبة العلوم و الحکم، چاپ پنجم، ٢٠٠١ م.

شوکانی، محمد بن علی، ***ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول***، بی‌جا، دار الکتاب العربی، چاپ اول، ١٤١٩ ق.

______________، ***نیل الاوطار: شرح منتقی الاخبار من احادیث سید الاخیار***، بیروت- لبنان، دار الجیل، ١٩٧٣ م.

شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، ***مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام***، قم، مؤسسة المعارف الإسلامیة، چاپ اول، ١٤١٣ ق.

صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، ***جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام***، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوم، بی‌تا.

صدر، محمد باقر، ***دروس فی علم الاصول***، بیروت - لبنان، دار الکتاب اللبنانی/ مکتبة المدرسة، چاپ دوم، ١٤٠٦ ق.

طباطبائی، محمد بن علی، ***مفاتیح الاصول***، بی‌جا، مؤسسه آل البیت، بی‌تا.

طوسی، محمد بن حسن، ***الاستبصار فیما اختلف من الاخبار***، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ١٣٦٣.

______________، ***تهذیب الاحکام***، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ١٣٦٤.

عبدالقادر، محمد عروسی، ***افعال الرسول صلی الله علیه و سلم و دلالتها علی الاحکام***، جده، دار المجتمع للنشر و التوزیع، چاپ دوم، ١٤١١ ق.

عطار، حسن بن محمد، ***حاشیة العطار علی شرح الجلال المحلی علی جمع الجوامع فی اصول الفقه الشافعی***، بی‌جا، دار الکتب العلمیة، بی‌تا.

عظیم‌آبادی، محمداشرف بن امیر، ***عون المعبود: شرح سنن ابی‌داود***، بیروت– لبنان، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، ١٤١٥ ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد***، محمد بن حسن فخرالمحققین، قم، بی‌نا، ١٣٨٧ ق.

______________، ***تذکرة الفقها***، بی‌جا، منشورات المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، بی‌تا.

______________، ***منتهی المطلب فی تحقیق المذهب***، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیة، ١٤١٢ ق.

______________، ***نهایة الاحکام فی معرفة الاحکام***، مؤسسة إسماعیلیان للطباعة و النشر و التوزیع، ١٤١٠ ق.

فاروقی، حارث سلیمان، ***المعجم القانونی***، بیروت- لبنان، مکتبة لبنان، چاپ سوم، ۱۹۹۱ م.

فتح‌الله، احمد، ***معجم الفاظ الفقه الجعفری***، بی‌جا، بی‌نا، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

فخر رازی، محمد بن عمر، ***تفسیر کبیر مفاتیح الغیب***، بی‌جا، بی‌نا، چاپ سوم، بی‌تا.

فوزان، عبدالله بن صالح، ***تیسیر الوصول إلی قواعد الأصول و معاقد الفصول***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

______________، ***جمع المحصول فی شرح رسالة ابن سعدی فی الأصول***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

______________، ***خلاصة الاصول***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ پنجم، ۱۳۶۳.

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ***بحار الانوار: الجامعة الدرر اخبار الائمه الاطهار***، بیروت- لبنان، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

مجلسی، محمدتقی بن مقصودعلی، ***روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه***، دوم، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ۱۴۰۶ ق.

محاسن حسن الفضل، عبدالله، ***دراسات اصولیة فی السنة التقریریة***، ریاض، مکتبة الرشد، ۱۴۲۹ ق.

محمدی، علی، ***شرح اصول فقه***، دهم، قم، دار الفکر، ۱۳۸۷.

مرداوی، علی بن سلیمان، ***تحبیر شرح التحریر فی اصول الفقه الحنبلی***، اول، عربستان سعودی- ریاض، مکتبة الرشد، ۱۴۲۱ ق.

مسلم بن حجاج، ***صحیح مسلم***، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.

مشکینی اردبیلی، علی، ***اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها***، پنجم، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۱.

مظفر، محمدرضا، ***اصول فقه***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المقدسة، بی‌تا.

مفید، محمد بن محمد، ***المقنعه***، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.

______________، ***تحریم ذبائح اهل الکتاب***، بیروت - لبنان، دار المفید للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.

موسوي خوانساري، احمد، ***جامع المدارک فی شرح المختصر النافع***، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۴۰۵ ق.

میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، ***قوانین الاصول***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

میلانی، محمدهادی حسینی، ***محاضرات فی فقه الإمامیة - کتاب الزکاة***، مشهد، مؤسسه چاپ و نشر دانشگاه فردوسی، چاپ اول، ۱۳۹۵ ق.

نوری، حسین بن محمدتقی، ***مستدرک الوسایل و مستنبط المسائل***، بیروت، آل البیت لاحیاء التراث، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.

ولایی، عیسی، ***فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول***، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۴.